گفت‌وگوی «جوان» با ۲ همرزم سردار گمنام شهیدصادق مزدستان که دی ماه ۱۳۶۱ آسمانی شد

حر انقلاب با پای برهنه قدم به میدان محرم گذاشت

■ علیرضا محمدی

بار اولی که سردار شهیدصادق مزدستان به جبهه می‌رفت، تازه جنگ شروع شده بود. در حال و هوای آن دوران، بعضی از رزمنده‌هایی که او را نمی‌شناختند، به دلیل ظاهر خاص و موهای بلند مزدستان به دوست و همراهش میرمحمد موسوی می‌گفتند: «این جوان کیست و با چه انگیزه‌ای به جبهه می‌آید؟» مزدستان سال ۱۳۳۵ در یک خانواده نسبتاً متمول در بندرانزلی به دنیا آمده بود. بعدها به قائمشهر می‌روند و در آن شهر به دلیل اشتغال خود و برادرانش به ورزش فوتبال، اسم و رسمی دست و پا می‌کنند. هر چه به روزهای انقلاب نزدیک‌تر می‌شوند، صادق و برادرانش بیشتر جذب نهضت اسلامی حضرت امام می‌شوند و تحول روحی پیدا می‌کنند. تا جایی که صادق در اولین روزهای دفاع‌مقدس به جبهه می‌رود و نهایتاً در زمان شهادتش به تاریخ ۹ دی ماه ۱۳۶۱ فرماندهی تیپ دو لشکر ۲۵ کربلا را برعهده می‌گیرد. گفت‌وگوی ما را با دو همرزم شهید صادق مزدستان پیش‌رو دارید.

■ **میرمحمد موسوی، داماد و همرزم شهید**

آشنایی شما با شهید مزدستان از کجا رقم خورد؟

من و صادق همشهری بودیم. تقریباً همسن و سال بودیم و پیش از انقلاب با هم آشنا شدیم. وقتی جریان انقلاب اوج گرفت، من در یک مسجد و ایشان در مسجد دیگری فعالیت می‌کرد. از ارتباط‌هایی که بین بچه‌های انقلابی ایجاد می‌شد، ما هم ارتباط گرفتیم و از همان زمان دوستی و در واقع برادری ما تا زمان شهادت صادق برقرار شد. من و مزدستان همدیگر را به زبان محلی «برار» به معنی برادر صدا می‌زدیم.

شنیده‌ایم ایشان فوتبالیست خوبی هم بودند؟

نه فقط صادق که برادرش ابوالفضل هم فوتبالیست ماهری بود. ابوالفضل حتی عضو تیم ملوان شد و در سطح کشوری شناخته شده بود. صادق یک مدتی فوتبال را حرفه‌ای دنبال می‌کرد. بعد از انقلاب یک تیم به نام تیم فوتبال شهید رجایی تشکیل داد که به دلیل راه و رسم خوبی که در آن بنا نهاده بود، هنوز هم اعضای این تیم مورد احترام مردم منطقه قرار دارند. بعدها که جنگ شروع شد، صادق همه هم و غمش را روی جبهه گذاشت و تا حدی از فوتبال فاصله گرفت.

چه شاخصه‌هایی باعث شد که با شهید مزدستان دوستی عمیقی برقرار کنید؟

صادق آدم خوش برخوردی بود. پدرش بازاری بود و به جهت اینکه بازاری‌ها از اقشار مطلع جامعه بودند و در انقلاب نقش فعالی داشتند، صادق هم از بصیرت و فکر خوبی برخوردار بود. عرض کردم که ایشان فوتبال بازی می‌کرد و همیشه دور و برش پر از آدم بود. وضع مالی خوبی هم داشتند و با سر و وضع به روزی که داشت، جوان‌ها جذب ایشان می‌شدند و ایشان هم آنها را به سمت انقلاب سوق می‌داد. البته خود صادق در جریان انقلاب تا حدی تحول فکری پیدا کرده بود. خانواده مذهبی داشتند، اما ایشان و برادرانش بیشتر در محیط‌های ورزشی بودند تا اماکن مذهبی و انقلابی. نهضت حضرت امام باعث شد که آنها بیشتر جذب مسائل مذهبی و سیاسی بشوند و کم‌کم همه این برادران به جوان‌های انقلابی پای کار تبدیل شدند. از بین پنج برادر مزدستان، صادق و منوچهر به شهادت رسیدند و علی هم جانباز شد.

پس ایشان هم از حرهای انقلاب هستند؟

اینطور هم می‌شود گفت. یادم است حدود ۲۵ روز از شروع جنگ گذشته بود که من و صادق با هم اقدام کردیم و به جبهه رفتیم. ببخشید من کلمه بهتری سراغ ندارم که بگویم. بعضی از بچه‌های رزمنده که او و موهای بلندش را می‌دیدند، به من می‌گفتند این سوسول کیست؟ و چرا به جبهه آمده است. آنها از روی ظاهر قضاوت می‌کردند. ظاهری که خبر از گذشته شهید مزدستان می‌داد، اما او در همان انقلاب متحول شده و راه و رسم دیگری در زندگی در پیش گرفته بود. اتفاقاً چند وقتی که از حضور شهید مزدستان در جبهه گذشت، همان‌ها که اوایل آن حرف را در موردش زده بودند پی به اشتباهشان بردند و فهمیدند که در باطن این مرد بزرگ چه می‌گذرد و چه جوان انقلابی مخلصی است.

در تمام اعزام‌ها و حضور در مناطق جنگی با هم بودید؟

بله، تقریباً همه جا و همیشه با هم بودیم. البته من خودم را مرید او می‌دانستم. تا حدود ۸ الی ۹ ماه، من و صادق در ستاد جنگ‌های نامنظم شهیدچمران حضور داشتیم. من و ایشان هر دو در محله‌های‌مان عضو انجمن اسلامی بودیم. هر وقت می‌خواستیم به جبهه برویم، من یک نامه در تأیید ایشان می‌زدم و او هم یک نامه در تأیید من می‌زد. در واقع این تأییدها معرفی‌نامه ما به ستاد جنگ‌های نامنظم بود. اواخر کار ستاد جنگ‌های نامنظم در کرخه کور بودیم که قرار شد فرماندهی بخشی از نیروها به ما واگذار شود. بین من و صادق دعوا بود که چه کسی فرمانده بشود! او می‌گفت «برار» تو باید فرمانده بشوی. من می‌گفتم جایی که برادرم صادق باشد، من جرئت نمی‌کنم فرمانده بشوم.

در زندگی جهادی شهید مزدستان آمده است که جزو کادر فرماندهی تیپ ۲۵ کربلا بودند، چطور شد که ایشان توانست در مدت کوتاهی به فرماندهی برسد؟

فرماندهی در جبهه‌های دفاع‌مقدس براساس توانایی‌های هر فردی به ایشان واگذار می‌شد. این توانایی‌ها در میدان عمل به اثبات می‌رسید. شهیدمزدستان از آن دست فرماندهانی بود که علاوه بر داشتن استعداد و توانایی‌های نظامی، به شدت مورد اقبال و توجه نیروهایش بود. همه این خصائل باعث شد تا از عملیات رمضان، شهیدمزدستان فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ کربلا را برعهده بگیرد. ایشان در عملیات محرم به عنوان فرمانده گردان صاحب‌الزمان(عج) وارد عملیات شد. بعد که تیپ کربلا تبدیل به لشکر شد، شهید مزدستان هم به فرماندهی یکی از تیپ‌های لشکر انتخاب شد و از من خواست که به جای ایشان فرمانده گردان صاحب‌الزمان(عج) بشوم. کمی بعد هم که صادق در شناسایی عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید.

> مزدستان از آن دست فرماندهانی بود که به نیرو نمی‌گفت برو فلان خط را بشکن. خودش جلوتر می‌رفت، بعد به بقیه می‌گفت پشت سرم بیایید. در عملیات محرم شاهد بودم که ایشان پوتین‌هایش را از پا درآورد و آنها را دور گردنش انداخت. پیشاپیش نیروهایش ایستاد و گفت من‌مانند حر وارد این عملیات می‌شوم. خودش هم در نوک گردان حرکت کرد و خط اول دشمن را بدون حتی یک تلفات گرفت

ازدواج هم کرده بودند؟

صادق قرار بود با خواهرزن برادرش ازدواج کند. گویا چند سالی هم این دو نفر همدیگر را می‌خواستند. نهایتاً این دو نفر در بحبوحه جنگ به همدیگر رسیدند. بعد از عملیات محرم و پیش از والفجر مقدماتی، ما به قائمشهر برگشتیم. آن روزها قرار بود بساط عقد و عروسی صادق برگزار شود. چون تأمین مقدمات عروسی در شرایط جنگی کار ساده‌ای نبود، من به صادق گفتم هر کاری داری بگو خودم برایت ردیف می‌کنم. رویش نشد به من بگوید؛ یعنی نمی‌خواست کارهای شخصی‌اش را به عهده من بگذارد. اخلاق‌های خاصی داشت. خلاصه فراهم کردن اسباب ازدواجش را برعهده یک نفر دیگر از دوستان گذاشت. من هم در عروسی‌اش سنگ‌تمام گذاشتم. عروسی که نه یک مراسم واقعاً ساده بود. یک مراسم عقدکنان بود و نشستیم دعای توسل خواندیم و من هم برای گرم کردن مراسم گوسفندی قربانی کردم و بردم خانه شهید شیرسوار که آنجا کارهای قربانی را انجام بدهیم. یادم است گردن گوسفند را هم دادیم به آقای داماد (صادق) که برای اولین شب زندگی مشترک‌شان آن را بخورند. می‌خواست کنارمان بنشیند که او را بیرون کردیم. گفتیم شب عروسی‌ات است، برو به خانه‌ات برس. شاید یکی دو روز از ازدواجش گذشته بود که از فرماندهی لشکر صادق را خواسته بودند برای شناسایی والفجر مقدماتی به منطقه برود. آن بنده خدایی که قرار بود این خبر را برساند، رویش نمی‌شد به صادق حرفی بزند. چون تازه ازدواج کرده بود. خلاصه دو سه روز بعد از ازدواج صادق به او گفتند که باید به منطقه برود. او هم رفت و چند روز بعد به شهادت رسید. شاید از ازدواج تا شهادتش به یک هفته هم نکشید. بعد از شهادت مرحوم پدرش به من گفت تو کارهای ازدواج پسرم را انجام دادی. حالا کارهای مراسم شهادتش را هم خودت انجام بده. کمی بعد از شهادت صادق، بنده با خواهر ایشان ازدواج کردم.

■ **سردار علی فردوس، همرزم شهید**

با شهیدمزدستان در کجا آشنا شدید؟

من در عملیات رمضان فرمانده گردان حضرت سیدالشهدا(ع) از تیپ ۲۵ کربلا بودم و ایشان هم از مرحله چهارم عملیات فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ را بر عهده گرفت. از همانجا صادق مزدستان را شناختم و چون در عملیات‌های مختلف معمولاً واحدهای ما در یک منطقه وارد عمل می‌شدند، دوستی‌مان عمیق‌تر شد و تا زمان شهادتش ادامه یافت. شهیدمزدستان و نیروهایش در عملیات رمضان از منطقه پاسگاه زید وارد عمل شدند. سنگرهای مثلثی معروف در منطقه‌ای بود که ایشان حضور داشت. در عملیات محرم من فرمانده گردان حضرت ابوالفضل(ع) شدم و مزدستان هم فرماندهی گردان صاحب‌الزمان(عج) را برعهده گرفت. پیش از عملیات والفجر مقدماتی من فرمانده تیپ یکم از لشکر ۲۵ کربلا شدم و ایشان هم فرمانده تیپ دوم شد.

از حیث یک فرمانده، شهیدمزدستان چه ویژگی‌ها و خصوصیاتی داشت؟

یک مورد قابل تأمل در خصوص شهید مزدستان این است که نیروهایش واقعاً او را دوست داشتند. مزدستان از آن دست فرماندهانی بود که به نیرو نمی‌گفت برو فلان خط را بشکن. خودش جلوتر می‌رفت، بعد به بقیه می‌گفت پشت سرم بیایید. در عملیات محرم شاهد بودم که ایشان پوتین‌هایش را از پا درآورد و آنها را دور گردنش انداخت. پیشاپیش نیروهایش ایستاد و گفت من مانند حر وارد این عملیات می‌شوم. خودش هم در نوک گردان حرکت کرد و خط اول دشمن را بدون حتی یک تلفات گرفت. پیش از عملیات محرم منطقه بارندگی شدیدی شد. بعدها از اسرای عراقی شنیدیم که می‌گفتند بعد از بارندگی فکرش را نمی‌کردیم نیروهای ایرانی در چنین هوایی وارد عمل بشوند، اما مزدستان و نیروهایش رفتند و خط اول دشمن را بدون تلفات گرفتند. بعد از آنها باید گردان ما به عنوان موج دوم وارد عمل می‌شد که رفتیم و در مناطقی مثل زبیدات و شرهانی وارد عمل شدیم.

نحوه شهادت‌شان به چه صورت بود؟

قبل از عملیات والفجر مقدماتی سپاه پاسداران چند سپاه درون خودش تشکیل داد. سردار مرتضی قربانی به عنوان فرمانده سپاه ۵ نصر انتخاب شد. با رفتن ایشان، سردار عمرانی فرماندهی لشکر ۲۵ را برعهده گرفت. روز نهم دی ماه ۱۳۶۱، سردارعمرانی به همراه شهیدمزدستان و یکی از نیروهای اطلاعات-عملیات لشکر برای شناسایی به جنگل عمقر رفته بودند که مینی زیر پای نیروی اطلاعاتی می‌رود و یکی از ترکش‌هایش به قلب شهید مزدستان می‌خورد. در این واقعه مزدستان و آن نیروی اطلاعاتی به شهادت می‌رسند و جبهه‌های جنگ یکی از سرداران بزرگش را خیلی زود از دست می‌دهد.

میرمحمد موسوی نفر سمت راست در کنار شهید صادق مزدستان

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۱۱۷

معرفی کتاب

گذری بر کتاب «گیل مانا» که خاطرات «محمدعلی حق‌بین» را دربرمی‌گیرد

زمان افتخار به رزمندگان گردان کمیل

■ احمد محمدتبریزی

کتاب «گیل مانا» خاطرات دفاع‌مقدس به روایت «محمدعلی حق‌بین»، فرمانده گردان کمیل از لشکر ۱۶ قدس گیلان در دوران دفاع‌مقدس است که به قلم سیده نساء هاشمیان نوشته شده‌است. هاشمیان کار نگارش کتاب را از سال ۱۳۹۲ شروع کرد و با پافشاری روی شنیدن جزئیات توانست پس از چندین سال ماحصل زحماتش را منتشر کند.

اولین ماه بهار ۱۳۴۳ حق‌بین در روستایی سرسبز در شمال ایران متولد شد و در میان بچه‌های روستا راه و رسم زندگی کردن را آموخت. روستای تازه‌آباد جایی در میان لاهیجان و لنگرود، محل تولد این فرمانده دفاع‌مقدس است و آشنایی با کشاورزی و دامداری از دوران کودکی در وجودش نهفته بود. در دوران مدرسه، جنگ شروع می‌شود و شنیدن اخبار بمباران و شهادت رزمندگان دغدغه جدی حق‌بین نوجوان می‌شود. در این میان، پسر عمویش نیز راهی جبهه می‌شود و از اتفاقات جنگ، کمین‌های شبانه و نگهبانی‌ها می‌گوید. تمام این اتفاقات سبب می‌شود تا محمدعلی احساس مسئولیت بیشتری نسبت به وقایع روز داشته باشد. شبانه‌روز به جبهه و جنگ فکر می‌کرد و دنبال راهی بود تا خودش را زودتر به جبهه‌ها برساند. در نهایت موفق می‌شود از پدر رضایتنامه بگیرد و راهی شود.

اردیبهشت ۱۳۶۱ اولین اعزام حق‌بین به جبهه‌هاست. هر چه از جنگ می‌گذشت تجربه و آمادگی این رزمنده نوجوان برای مقابله با دشمن بیشتر می‌شد.

تیپ ۲۵ کربلا که از رزمندگان گیلانی و مازندرانی تشکیل شده بود، جایی بود که حق‌بین در آن در عملیات‌ها شرکت می‌کرد. عملیات محرم یکی از مهم‌ترین عملیات‌هایی بود که آن روزها حق‌بین در آن شرکت می‌کرد. در گیر و دار انجام عملیات، اولین شوک به محمدعلی وارد می‌شود. دو پسرخاله‌اش به نام‌های مهدی و محمد به شهادت می‌رسند. در فاصله شش روز دو برادر را در کیاشهر تشییع کردند. روزهای سختی برای تمام خانواده بود. حق‌بین رفته‌رفته مثل فولاد آبدیده می‌شد. هرجا می‌گفتند، می‌رفت و از مأموریت‌های سخت بیشتر استقبال می‌کرد.

تابستان ۱۳۶۲ حق‌بین دیگر ۱۹ ساله شده است و با تجربه بیشتری به جبهه می‌رود. این‌بار راهی غرب کشور و کردستان می‌شود. عملیات کردستان برای او و دیگر رزمندگان سختی‌های خاص خودش را داشت، چون در آنجا فقط جنگ یدی نبود؛ جنگ فرماندهان بود، جنگ مغزها و تدبیر بود.

عملیات کربلای ۲، یکی از عملیات‌هایی بود که رزمندگان گیلانی در آن بسیار خوش درخشیدند. گیلانی‌ها در این عملیات شهدای زیادی تقدیم کردند که چند تن از بستگان و آشنایان حق‌بین نیز در میان شهدا بودند. در این عملیات، ۱۹۴ نفر از رزمندگان گیلانی به شهادت رسیدند. تعداد زیادی از شهدا جزو نیروهای لنگرود بودند. چند تن از فرماندهان بزرگ استان گیلان مثل شهید حسین رضوان‌خواه، فرمانده گردان کمیل و شهید غلامرضا قبادی، فرمانده بسیج لشکر گیلان نیز در این عملیات به شهادت رسیدند. پس از انجام این عملیات، آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران با اشاره به این عملیات چنین فرمودند: «رزمندگان تهران و مشهد در عملیات کربلای ۲ خوش درخشیدند، اما بالاتر از همه اینها رزمندگان گیلانی بودند.»

خیلی زود زمان انجام عملیات کربلای ۵ رسید. شهادت فرمانده گردان کمیل، نیروها را پراکنده کرده بود. انگار که پدر از دست داده باشند، از روحیه خوبی برخوردار نبودند. خیلی زود فرمانده جدید مشخص شد و آمدن محمد اصغری‌خواه به بهبود اوضاع کمک کرد. عملیات سخت و سنگین کربلای ۵ در نوزدهم دی ماه ۱۳۶۵ شروع شد و گردان کمیل یکی از گردان‌های خط‌شکن و پیشقراول در این عملیات بود. حق‌بین در جریان این عملیات مجروح می‌شود و او را با وضعیت وخیمی به آمبولانس صحرایی می‌رسانند. در نهایت مجروح را با هواپیما به تهران می‌رسانند تا سریع تحت‌عمل جراحی قرار بگیرد.

حق‌بین دو ماه و نیم در بیمارستان بستری می‌شود و قسمت‌های زیادی از عصب دستش قطع می‌شود. در سال ۱۳۶۶ عملیات نصر ۴ با هدف گرفتن شهر ماووت عراق انجام شد. عملیات با موفقیت انجام می‌شود و رزمندگان خیلی سریع خودشان را برای عملیات‌های بعدی مثل والفجر ۱۰ آماده می‌کنند.

در نهایت پس از هشت سال جنگ سخت و نابرابر در سال ۱۳۶۷ جنگ تمام می‌شود. گردان کمیل در سال‌های دفاع‌مقدس کارنامه درخشانی از خود به جا گذاشت و در عملیات‌های مهم نقش تأثیرگذاری داشت. در زمان عملیات‌ها نیروهای زیادی به سمت گردان می‌آمدند و همواره افراد توانمند زیادی در گردان حضور داشتند.

«گیل مانا» با وجود اینکه خاطرات حق‌بین را در برمی‌گیرد، ولی اطلاعات بسیار خوبی از گردان کمیل را در اختیار خواننده‌اش قرار می‌دهد. «گیل مانا» ضمن خواندن خاطرات محمدعلی حق‌بین، خواننده‌اش را در جریان عملکرد یکی از گردان‌های مهم دفاع‌مقدس قرار می‌دهد که ارزش بسیار زیادی دارد.

از راست به چپ

■ ۱- کشوری در همسایگی تانزانیا و جمهوری دموکراتیک کنگو با مرکزیت بوجومبورا- گوشه‌ای در آواز دشتی ■ ۲- زادگاه آلبرت انیشتین- سبزی معطر- صندوق حمل جنازه ■ ۳- شاخهٔ راست و بلند- چتر دریایی- صحرانشین ■ ۴- دمل و جوش‌های ریز- قلق- ابزار- برادر ایرج و تور ■ ۵- جواب منفی- فضایل و محاسن- مقیاس طول در روسیه برابر ۱۰۶۰ متر ■ ۶- دریچه‌ای در قلب- کالا- عدد خرابی اوضاع ■ ۷- امانتدار- بهبود یافتن زخم- فرمانده بدن ■ ۸- قاب یا فریم دور چهارچوب- سرند- پیدانشدنی ■ ۹- دشمن سخت- به صورت بی ضابطه و نسنجیده- برق را از کوئل به دلکو می‌رساند ■ ۱۰- علامت مفعول- شیرینی عزا- پرگار ■ ۱۱- کامل- بی خبر از پیاده- ماهی کنسرو رفته ■ ۱۲- غزال- شهری در یزد- سایه- دشمن ■ ۱۳- همداستان کلیله- آبله دست و پا- پرداخت با قلم ■ ۱۴- زن نازا- شکست ورزشی- اندازه لباس ■ ۱۵- مستبد و خودرأی- از شیوه‌های سرقت

از بالا به پایین

■ ۱- فنی در کشتی- ویزا ■ ۲- پهناورترین کشور دنیا- از اسامی بانوان- یار همایون ■ ۳- بانی مذهب پروتستان- وسیله‌ای الکترونیکی برای یک طرفه کردن جریان الکتریکی- بلوز بلند زنانه ■ ۴- ظاهر ساختمان- گوارا- از حروف مقطعه- وجود دارد ■ ۵- سرهنگ خارجی- آگهی بازرگانی- علامت جمع ■ ۶- دریا- قومی متمدن و پیشرفته در مکزیک قدیم- روزانه ■ ۷- فرار حیوان- ماهی لذیذ- هدهد ■ ۸- نام قدیم زاهدان- منطقه‌ای در شرق تهران- از منابع تأمین کننده آب تهران ■ ۹- گواهان- ورزش دفاع شخصی- کاشف میکروب سل ■ ۱۰- حیران و سرگردان- پول چین- دارچین هندی ■ ۱۱- واحد بازی تنیس- آمر بمباران اتمی ژاپن- کمانک نوازندگی ■ ۱۲- نیرو و توان- چاشنی ساندویچ- نوعی کود شیمیایی- حیوان مسابقه‌ای ■ ۱۳- وضو- بالاترین رنگ- محفظه تیر ■ ۱۴- داستان کوتاه- خانه با عرصه مشجر- عکس ■ ۱۵- خوراکی از بادمجان- مربوط به خارج از کشور

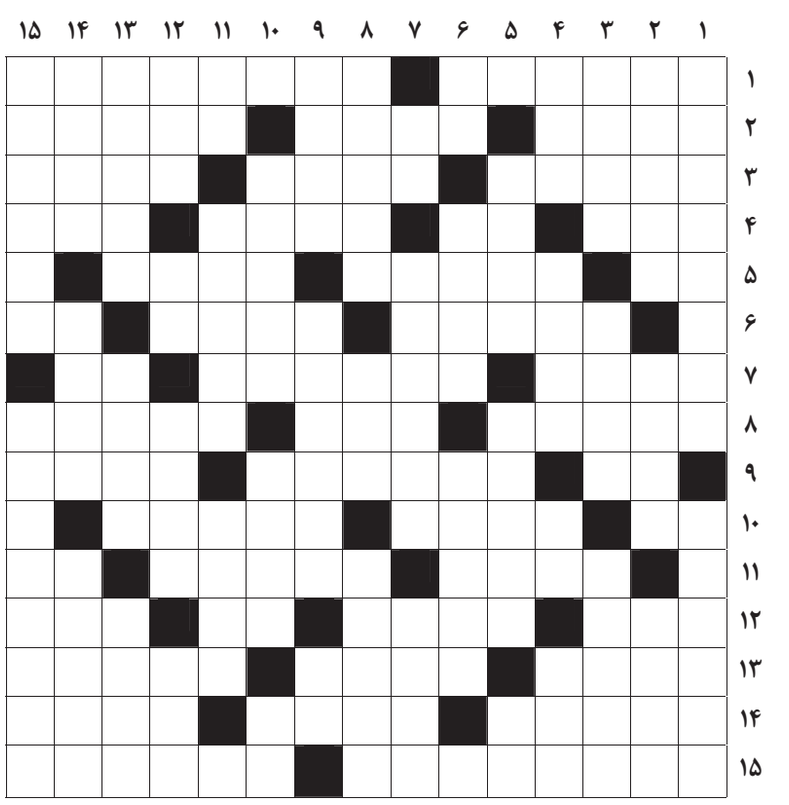

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱		۶					
			۵			۹		۷
۶			۲					
۲	۷						۵	
	۴			۷				
	۶			۹			۲	
۱		۸						
۹					۶			۱
					۱	۴		۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۱۱۶